

ادبیات انتقادی

اهداف کلی فصل:

- ۱- آشنایی با جلوه‌های گوناگون ادبیات انتقادی
- ۲- آشنایی با نمونه‌هایی از ادبیات انتقادی گذشته و معاصر
- ۳- آشنایی با برخی از شاعران و نویسندگان ادبیات انتقادی
- ۴- توانایی بخشیدن به دانش‌آموز در بررسی و تحلیل آثار ادبی انتقادی



در آمدی بر ادبیات انتقادی

ادب انتقادی نوعی از ادبیات متعهد و مسئول است که نویسنده یا شاعر را وامی دارد تا به امید اصلاح و تغییر نگرش فرد و جامعه، به مسائل اجتماعی بنگرد و آن‌ها را با زبانی شیرین - و چه بسا تلخ - در قالب انتقاد بیان کند.

یکی از انواع ادب انتقادی طنز است و طنزپرداز متعهد و مسئول با دیدن بیماری‌ها، ضعف‌ها و کاستی‌های اجتماعی، همانند پزشکی حاذق، برای درمان این بیماری‌ها و حتی قطع عضو فاسد آن از تیغ برنده‌ی طنز مدد می‌گیرد و در عین حال، لبخندی آرامش‌بخش نیز بر لب‌ها می‌نشانند تا نیش و نوش را در هم آمیزد و درمان را سرعت بخشد. طنزپرداز نکته‌یاب، عیب‌ها و مفاسد جامعه‌ی خود را معمولاً بزرگ‌تر از آن‌چه هست، جلوه می‌دهد و این بزرگ‌نمایی، لازمه‌ی کار اوست زیرا به وسیله‌ی آن مخاطب را به تفکر و چاره‌اندیشی برمی‌انگیزد.

طنزپرداز می‌کوشد به جای استفاده از جمله‌ی مستقیم و جدی، دیدگاه‌های خود را غیرمستقیم، مطایبه‌آمیز و کنایه‌وار، اما مؤثر و گیرا بیان کند.

ابزار اصلی کار طنزپرداز زبان هنرمندانه است. او این زبان را برای خلق اندیشه‌های ظریف یا نظیره‌گویی بر سروده‌های مشهور، ضرب‌المثل‌ها، اصطلاحات و تعبیرات مربوط به عرف و آداب و رسوم قشرهای گوناگون جامعه به کار می‌گیرد و با آشنایی‌زدایی و هنجارشکنی مطلوب و مطبوع، سخنی دیگر می‌آفریند یا سخن قدیم را زیوری نو می‌پوشاند تا تأثیر بیشتری در خواننده و شنونده بیافریند.

در آثار متقدمان گاه به حکایت‌های کوتاهی برمی‌خوریم که در آن‌ها پلیدی‌ها و عیوب طبقات مختلف جامعه با ظرافت و استادی بزرگ‌نمایی و نقد و داوری شده است. از میان این آثار، لطیفه‌هایی چند از گلستان سعدی، لطایف عبید زاکانی، بهارستان جامی و لطایف الطوایف فخرالدین علی‌صافی را برگزیده‌ایم که با هم می‌خوانیم.

زاهد و پادشاه

زاهدی مهمان پادشاهی بود. چون بنشستند، کم‌تر از آن خورد که ارادت او بود و چون به نماز برخاستند، بیشتر از آن کرد که عادت او، تا ظنّ صلاح در حقّ او زیادت کنند.^۱ ترسم نرسی به کعبه، ای اعرابی*

کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است
چون به مقامِ خویش باز آمد، سفره خواست تا تناولی* کند. پسری داشت صاحب فرست*. گفت: «ای پدر، باری به دعوتِ سلطان در طعام نخوردی؟» گفت: «در نظر ایشان چیزی نخوردم که به کار آید». گفت: «نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که به کار آید.»
گلستان سعدی

خلعت خاص!

از بهر روز عید، سلطان محمود خلعت هر کس تعیین می‌کرد. چون به تلخک رسید فرمود که پالانی بیاورید و بدو بدهید چنان کردند. چون مردم خلعت پوشیدند: تلخک آن پالان در دوش گرفت و به مجلس سلطان آمد. گفت: «ای بزرگان، عنایت سلطان در حقّ من»

بنده از این جا معلوم کنید که شما همه را خلعت از خزانه فرمود دادن و جامه‌ی خاص از تن خود بر کند و در من پوشانید!»

دوستان شیطان!

شیطان را پرسیدند که کدام طایفه را دوست داری؟ گفت: «دلالان را». گفتند: «چرا؟» گفت: «از بهر آن که من به سخن دروغ از ایشان خرسند بودم، ایشان سوگندِ دروغ نیز بدان افزودند!»

شمار عاقلان!

بهلول را گفتند: «دیوانگان بصره را بشمار.» گفت: «از حَبْر* شمار بیرون است. اگر گویند، عاقلان را بشمارم که معدودی چند بیش نیستند.»

عبید زاکانی

عسل قاتل!

«جُوحی» در کودکی چند روز مزدور خیاطی بود. روزی استادش کاسه‌ی عسل به دکان برد. خواست که به کاری رود. جُوحی را گفت: «در این کاسه زهر است. زنهار تا نخوری که هلاک شوی.» گفت: «مرا با آن چه کار است؟» چون استاد برفت، جُوحی وصله‌ی جامه‌ای به صراف* داد و پاره‌ای نان فزونی بستند و با آن عسل تمام بخورد. استاد باز آمد، وصله طلبید. جُوحی گفت: «مرا مزن تا راست بگویم؛ حال آن که من غافل شدم طرّار* وصله ربود. من ترسیدم که تو بیایی و مرا بزنی؛ گفتم: «زهر بخورم تا تو باز آیی من

مرده باشیم. آن زهر که در کاسه بود تمام بخوردم و هنوز زنده‌ام باقی تو دانی!»

شرمساری

طیبی را دیدند که هرگاه به گورستان رسیدی، ردا بر سر کشیدی. از سبب آن سؤال کردند. گفت: «از مردگان این گورستان شرم می‌دارم؛ زیرا بر هر که می‌گذرم، شربت من خورده است و در هر که می‌نگرم، از شربت من مرده است!»

در انتظار جنازه!

جمعی ظُرفاً* به در خانه‌ی بخیلی رفتند تا از او چیزی اخذ کنند. خواجه از آمدن ایشان خبر یافت. غلام را گفت: «بیرون رو و این جماعت را بگوی که خواجه‌ی من دوش وفات یافته است. معذور دارید.» غلام بیرون آمد و پیغام رسانید. ظُرفاً گفتند: «خواجه ولی نعمت ما بود و در ذمّت* ما حقوق بسیار دارد. انتظار جنازه‌ی او می‌بریم تا بیرون آرند و بر او نماز گزاریم و به خاک بسپاریم!»

لطایف الطوائف، فخرالدین علی صفی

یکی از قصاید اجتماعی و انتقادی مؤثر در تاریخ شعر و شاعری ایران،
قصیده‌ی زیر از سیف فرغانی شاعر و منتقد اجتماعی قرن هفتم است. سیف
در این شعر، ضمن این که طبقه‌ی مرفّه و حاکم عصر خویش را نقد می‌کند،
ناپایداری ایام خوش آنان را با تعبیرات گوناگون هشدار می‌دهد.

بیداد ظالمان

هم مرگ بر جهانِ شما نیز بگذرد
هم رونقِ زمانِ شما نیز بگذرد
وین بومِ محنت از بی آن تا کند خراب
بر دولتِ آشیانِ شما نیز بگذرد^۲
بادِ خزانِ نکبتِ ایامِ ناگهان
بر باغ و بوستانِ شما نیز بگذرد
آبِ اجل که هست گلوگیرِ خاصّ و عام
بر حلق و بر دهانِ شما نیز بگذرد
چون دادِ عادلان به جهان در، بقا نکرد
بیدادِ ظالمانِ شما نیز بگذرد
در مملکت چو غُرشِ شیران گذشت و رفت
این عوعوِ سگانِ شما نیز بگذرد
بادی که در زمانه بسی شمع‌ها بکُشت
هم بر چراغدانِ شما نیز بگذرد
زین کاروانِ سرایِ بسی کاروان گذشت
ناچار کاروانِ شما نیز بگذرد
ای مفتخر به طالعِ مسعودِ خویشان
تأثیرِ اخترانِ شما نیز بگذرد

این نوبت از کسان به شما ناکسان رسید
 نوبت ز ناکسانِ شما نیز بگذرد
 بر تیرِ جورتان ز تحمّل سپر کنیم
 تا سختیِ کمانِ شما نیز بگذرد
 آبی است ایستاده در این خانه مال و جاه
 این آبِ ناروانِ شما نیز بگذرد
 ای تو رمه سپرده به چوپانِ گرگِ طبع
 این گرگیِ شبانِ شما نیز بگذرد
 پیلِ فنا که شاهِ بقا، ماتِ حکمِ اوست
 هم بر پیادگانِ شما نیز بگذرد



توضیحات

- ۱- تا صلاحیت پارسایی او نزد سلطان بیشتر جلوه کند.
- ۲- محنت و سختی، جغد شوم ویران‌گری است که به ما بسنده نمی‌کند؛ شما را نیز خانه خراب خواهد کرد.



خودآزمایی

- ۱- پیام اخلاقی هریک از حکایت‌ها و اشعار درس را بنویسید.
- ۲- کدام بیت درس، با بیت زیر از قصیده‌ی ایوان مدائن خاقانی تناسب دارد؟
 ما بارگه دادیم، این رفت ستم بر ما بر قصر ستم کاران تا خود چه رسد خذلان
- ۳- مفهوم آیه‌ی «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ...» از سوره‌ی آل عمران در کدام بیت آمده است؟

آنچه می‌خوانیم نوشته‌ای طنزآمیز است که با اندک تغییر از مجله‌ی گل‌آقا (مهرماه ۷۷) برگزیده‌ایم. این طنز به قلم یکی از نویسندگان آن مجله به نام دکتر مسعود کیمیایگر (تولد ۱۳۲۳) با نام مستعار «گل‌پسر» نوشته شده است. نویسنده در این طنز می‌کوشد یکی از مشکلات اجتماعی را مطرح کند.

تولدی دیگر!

من و عیال مدیران مؤسسه‌ای هستیم که ماهی‌شش را برای آن که لطف قضیه از بین نرود در انتهای داستان برایتان خواهیم گفت. ما این مؤسسه را نداریم، مگر از صدقه‌سری دختر دلبندمان، مریم. اجازه بفرمایید ماجرا را از زمان عروسی او تا به امروز برایتان بازگو کنم. روزی که مریم عروس شد، به عیال گفتیم: «خدا را شکر که بالأخره بچه را از آب و گل درآوردیم و به سر و سامان رساندیم. از حالا می‌توانیم نفس راحتی بکشیم و قدری هم به خودمان برسیم.»

عیال مربوط هم لبخند رضایتی زد و گفت: «گرچه جورکردن جهازش خیلی دردسر داشت ولی عوضش حالا می‌توانیم یک استراحت حسابی بکنیم.»

اوایل که هفته‌ای دو سه بار خانه‌ی دوست و آشنا مهمان بودیم و پاگشا می‌شدیم، به خوشی گذشت. کم‌کم نوبت خود مریم رسید که جواب مهمانی‌ها را بدهد، اولین مهمانی، مهمانی هم‌کلاسی‌های مریم و دامادمان، رضا، بود. مریم به مادرش زنگ زد و گفت: مامان، برای شب جمعه‌ی آینده دوستانمان شام می‌آیند منزلمان. تو و بابا هم بیایید. مادرش گفت: «نه عزیزم، مهمانی جوان‌ها که جای ما نیست. خودتان با هم خوش باشید.» اما بعد از چند دقیقه مکالمه، معلوم شد که علاوه بر محبت فرزندی، مشارکت من و عیال در تدارک پذیرایی، دلیل دیگری بر دعوتمان بوده است و قرار شد مادر مریم علاوه بر طبخ آش و خورش فسنگان که قطعاً از عهده‌ی فرزندان بر نمی‌آمد، در تهیه‌ی سالاد و آبکش کردن برنج و ساییدن زعفران نیز به او کمک کند. برای بنده هم وظیفه‌ی خطیر خرید و حمل و نقل و پاک کردن سبزی و عدس در نظر گرفته شده بود. از آن‌جا که آپارتمان یا به قول فرهنگستان «کاشانه»ی دخترمان فضایی

برای پخت آش و خورش نداشت، قرار شد این دو قلم جنس را در منزل خودمان بپزیم و با جاسازی در صندوق عقب اتومبیل، به کاشانه‌ی صبیّه* منتقل کنیم. خوش‌بختانه از آن‌جا که تعدادی ظروف نیز مورد نیاز اولین مهمانی دخترمان بود، کار جاسازی به شکل مطلوبی انجام شد؛ به‌گونه‌ای که کارتن ظروف، مانع از به‌چپ و راست رفتن دیگ آش و خورش می‌شد و صندوق عقب «خودرو» بدون هیچ‌گونه آش‌مالی و خورش‌زدگی از عهده‌ی این مهم برآمد.

برگزاری اولین مهمانی با مشارکت ما و به‌خصوص بنده به‌عنوان راننده و مأمور خرید، به‌قدری مورد توجه واقع شد که از آن پس در کلیه‌ی پخت و پزهای مهمانی‌های ایشان، ما پای ثابت بودیم و علاوه بر وقت و انرژی که برای خرید و پاک کردن و سرخ کردن سبزی و غیره صرف می‌کردیم، کپسول گازمان نیز فعال شده بود و تند تند ته می‌کشید و کفگیر عیال هم در کوتاه‌ترین مدّت ممکن، به ته پیت روغن می‌خورد.

همه‌ی این‌ها البته بخشی از مهر و محبت مادری و پدری بود و ما با کمال میل آن‌را انجام می‌دادیم. علاوه بر آن، هفته‌ای یکی دو روز نیز از آنان در منزل خودمان به صرف شام، پذیرایی، و حتی قابلمه‌ی ناهار روز بعدشان را هم پر می‌کردیم.

خانم گاهی لبخندِ شیطنت‌آمیزی می‌زد و می‌گفت: «وقتی برای مریم خواستگار آمد، ذوق‌زده شدی و خیال کردی یک نان‌خور را از سرِ خودت باز کرده‌ای، تا تو باشی دیگر از هول هلیم توی دیگ نیفتی!»

دید و بازدیدهای تازه‌عروس و ماه داماد تمام نشده بود که خانم یک روز مزده داد، چه نشسته‌ای که به‌زودی پدربزرگ خواهی شد! شنیدن لقب پدربزرگ احساس دوگانه‌ای به آدم می‌داد. از یک طرف خوش‌حال بودی که بالأخره بچه‌هایت سر و سامان گرفته‌اند؛ از طرف دیگر یگه می‌خوردی که ای دل‌غافل، عمر عزیز چه زود می‌گذرد! چه دردِ سرتان بدهم، طبق بحث و مشورت‌هایی که قبلاً به‌طور محرمانه بین مادر و دختر انجام شده بود، چنین مقرر گردیده بود که مریم خانم، مرخصی استعلاجی پیش از زایمان را در منزل ما بگذراند و به‌دنبال آن نیز یقیناً برای گذراندن دوران نقاهت* پس از زایمان، جایگاهی خوش‌تر و شیرین‌تر از منزل ما پیدا نمی‌شد. این‌جا هم استدلال خانم درست بود و می‌گفت این طوری خیلی راحت‌تر می‌تواند به‌بچه برسد؛ چون در غیراین صورت باید هر روز صبح، شرق تا غرب شهر را طی کند و همین راه را برگردد. البته نوه بسیار عزیز است؛ به‌خصوص که توی دامن خودِ آدم بزرگ شود. تنها اشکال کار آن بود که به دلیل ترخیص

زود هنگام مریم از بیمارستان، تمام برنامه‌های دیدار از «نورسیده» و پذیرایی مهمانان نیز به عهده‌ی ما بود. البته ناگفته نماند که در ازای این خدمت ناچیز، همه روزه دسته‌ها و سبدهای گل بود که به منزل ما آورده می‌شد ولی هیچ‌یک از دسته‌های گل را نمی‌شد با دو کیلو سیب یا زردآلو معاوضه کرد و برای پذیرایی بعدی آماده شد.

با پایان گرفتن دوران نقاهت مریم عزیز؛ سرانجام داماد گرامی، متعلقان* را به منزل خود منتقل کرد. شاید بعد از این مهاجرت بود که ما چند هفته‌ای استراحت کردیم؛ چون به محض تمام شدن مرخصی‌های مریم خانم، برنامه‌ی نگهداری نوه‌ی عزیزتر از جان نیز در ساعاتی که والدۀ مکرّمه‌شان در اداره به سر می‌بردند، بدون هیچ‌گونه ابلاغ رسمی به ما واگذار شد. این برنامه با به دنیا آمدن نوه‌های بعدی نیز ادامه یافت؛ به گونه‌ای که من و خانم در نگهداری نوه چشمان عزیز، به قدری استاد شدیم که یک مرتبه به خودمان گفتیم، چرا یک مهد کودک باز نکنیم تا هم از نوه‌های خودمان و هم از فرزندان دلبنده دیگران نگهداری کنیم؟

امروز به لطف فرزند و نوه‌های گرامی، سود مهد کودک ما اگر بیش از مدارس غیرانتفاعی نباشد، کم‌تر نیست و الآن به قدری به این کار عادت کرده‌ایم که اگر خودمان هم صاحب بچه‌ی کوچکی بشویم برای ما هزینه‌ی اضافی ندارد و می‌توانیم او را قاطی همین بچه‌ها به سر و سامانی برسانیم!



خودآزمایی

- ۱- عنوان جذاب، شروع خوب و پایان مناسب از ویژگی‌های طنز اجتماعی است. درس را از این دیدگاه بررسی کنید.
- ۲- دو ترکیب از بساخته‌های نویسنده را که بر تأثیرگذاری و زیبایی نوشته‌ی طنزآمیز او افزوده است، بنویسید.
- ۳- نمونه‌ای از تغییر زاویه‌ی دید را در درس بیابید و بنویسید.
- ۴- در طنز گاهی از کلمات و اصطلاحات غیررایج در فارسی امروز استفاده می‌شود؛ مانند «متعلقان» به جای زن و فرزند. دو مورد دیگر از این نوع را در درس بیابید و بنویسید.
- ۵- نویسنده برای جذاب کردن طنز خود از کلمات «وظیفه‌ی خطیر»، «مشارکت»، «خدمت ناچیز»، «مهاجرت» و «ابلاغ رسمی» استفاده کرده است. نکته‌های طنزآمیز هریک را بنویسید.
- ۶- نمونه‌ی دیگری از طنزهای اجتماعی را از مطبوعات انتخاب کنید و در کلاس بخوانید.

ادبیات تطبیقی

اهداف کلی فصل:

- ۱- آشنایی با ویژگی‌ها و ابعاد مختلف ادبیات تطبیقی
- ۲- آشنایی با نمونه‌هایی از ادبیات تطبیقی ایران و جهان
- ۳- آشنایی با صاحبان آثار برجسته و ماندگار در ادبیات تطبیقی
- ۴- تقویت توانایی دانش‌آموز در تطبیق و مقایسه‌ی آثار مختلف ادبی

ایران و جهان



ادبیات تطبیقی^۱

ادبیات تطبیقی یکی از شاخه‌های ارزشمند و مهم علوم ادبی معاصر است که ما را از تأثیرپذیری ادبیات ملت‌های مختلف جهان و نیز تأثیرپذیری شاعران و نویسندگان یک ملت از هم آگاه می‌سازد. ادبیات تطبیقی این نکته را نیز به اثبات می‌رساند که تکامل و شکوفایی ادبیات هر ملت به دور از اندیشه‌های ادبی و ملی دیگر ملت‌ها ناممکن است. در ادبیات هیچ‌یک از ملل، نمی‌توان محصول ادبی برجسته و ممتازی را یافت که از ادبیات گسترده و متنوع این جهان بزرگ و کهن سال – کم یا زیاد – تأثیر نپذیرفته باشد. شناخت تأثیرگذاری و تأثیرپذیری فرهنگ و اندیشه‌ی ملت‌ها و میزان آن، از طریق مقایسه‌ی تطبیقی ادبیات هر ملت با ملل دیگر میسر می‌شود. از این رهگذر، هم از داد و ستدهای فکری و ادبی ملت‌ها آگاه می‌شویم و هم علایق و پیوندهای تاریخی را که موجب تفاهم و دوستی ملت‌ها می‌شود، می‌شناسیم.

رسالت دیگر ادبیات تطبیقی این است که ملت‌های نوپا و کم سابقه را هرچند متمددن و پیشرفته باشند، نسبت به ملت‌های کهن و صاحب ادبیات غنی، متواضع و قدردان بار می‌آورد و در عین حال، آشنایی با ادبیات تطبیقی فتح باب و مشروعیتی برای همه‌ی ملت‌هاست تا با شناخت و طرح مستقیم و غیرمستقیم ادبیات دیگران، زمینه‌ی ماندگاری و خلاقیت آن‌بخش از مضامین ادبی بیگانه را که با ادبیات بومی هم سویی و سنخیت دارند فراهم سازند. ضمن این که خود نیز از انزوای ادبی بیرون می‌آیند؛ زیرا اندیشه‌ی متعالی که در ادبیات جهان تجلی دارد، از آن بشریت است نه از آن یک نفر یا یک ملت. پس انسان‌ها در سراسر گیتی این حق را دارند که از این طریق با بهترین اندیشه‌ها آشنا شوند و بر تعالی فکری و ادبی خود بیفزایند. ادبیات تطبیقی از پایه‌های نقد جدید ادبی به شمار می‌آید و آگاهی از آن ضرورت بسیار دارد؛ در قلمرو ادبیات یک ملت، شناخت تأثیرگذاری‌ها و تأثیرپذیری‌های شاعران و نویسندگان از هم، نه تنها ما را با سیر تحول ادبیات که با توانایی‌ها و تأثیرگذاری‌های چهره‌های بزرگ ادبی آشنا می‌سازد. لزوم اطلاع بر موارد استفاده از مراجع تحقیق به زبان اصلی، آشنایی با تاریخ ادبیات و زبان اصلی و شناخت حقایق تاریخی بر هر پژوهشگر ادب تطبیقی لازم است.